

السلام على ما اخبرنا بنبينا صلى الله عليه وسلم فكان اليا من النبي عليه السلام
 السلام بنا برآه غير زود است اما بنی اصلی الله علیه وسلم بود ایس بنی عبد السلام
 والحیل المسمی بلبسان حقیقة الحما نیت الی ببلغ فیها الروح الانسانی
 دگر کسی لبسان حقیقت جسمانیه ایس که برسانه دران حقیقت روح ان بیله
 الی الی لبانها و حاجتها من ذکبل قواها بها ونیها و نفلاتها صوره
 الی حاجت خود را و اشباع خود را از کمال کردن قواي خود آن حقیقت دورا و کثرت آن کثرت
 الغرفان العقلي بین العالی الشرفی و السافل الخفی من قواها و حقایق
 فرزانگی و عفت سبب عالی شریف و سافل خف از قواي آن و حقایق
 ذاتها و الصوره الفرسية الممتلئة من نار بنفسه الناطقة و هي نور فی
 ذات آن و صورت زسیه منتهت از آتش نفس ناطقه بود و آن زرت
 صوره فرس من نار بالصوره الناطقه لشده الشوق و الطلب الی الی
 صورت فرس از آتش پس صورت نار بر برای شدت شوق و طلب ارادی
 لاجراق القوي الشهوة و احراق و مجبها الما نفعه عن الانسلاخ القل
 مرا حراق قواي شهوة و احراق مجب ارفع آن را از مسخ شدن قوت
 و الطمان عن الاوساخ و الصوره الفرسية محقیقة همة المتین فیه
 و طهارت را از هر چه و صورت زسیه برای حقیقت است این کسی نرفی
 الی اعالی درج العروج و جمیع الی بصوره تکامل قوا و الروحانیة
 بری اعالی دردا عروج و جمیع آت آنوس صورت تکامل قواي روحانیة
 لا نسلخ و المفارقة عن الی دناس و الاوساخ لاجل السبب
 ایس برار لغ و مغارت از هر چه و از مسخ برای سبب

والسلوك الروحاني الذي كان بصدده فلما امن بالركوب عليه و كبه
 و سلوک روحانی که بود ایس بعد آن پس که کب و سر زد بر سرش و بر آن سر زد
 فقطت القوي الشهوة من عن العلق بالملذات الجسمانية الطبيعية
 پس فقطت قواي شهوة از ان علق بملذات جسمانیة طبیعیة
 فبقی روحا مجردا عن الشهوات كالملايكة والارواح
 پس باقی ماند روح مجرد از شهوات مانند ملائکه و ارواح
 الاحسان نلت من اب احدها فعمل ما ينبغي لما
 احسان را در آن مرتبه است یکی از آنها فعل چه که سزاوار است
 ينبغي كما ينبغي فال عليه السلام ان الله كتب الاحسان على كل شيء
 چنانکه سزاوار است زود علیه السلام بدستیکه از خدا فی نفس که در حق را بر هر شی
 فاذا ذبحتم فاحسنوا الذبحة و اذا قتلتم فاحسنوا القتله الخ و انما
 پس هر گاه که ذبح کردید پس نیک کنید ذبح را هر گاه که قتل کنید پس نیک کنید قتل را تا آخر حدیث
 العبادة بحضور نامر كان العابد ينسأ به كما قال عليه السلام الاحسان
 عبادت است بحضور نامر که با که عابد می بندد بر خود را چنانکه زود علیه السلام احسان
 ان تعبد الله كأنك تراه و انانها العبارة على المشاهدة دون كان كما
 عبادت کردن است خداي که بگویم تو نبی اول و بسوم آن عبادت است بر مشاهده روحانی
 قبل لبعض الاكابر هل مراتب مراتبك فقال لم يمت اعبد رب العالما و انما
 گفته شد بعضی بزرگان را ای دردی رب را پس گفت سبستم عبادت کننده ربی را که در عالم
 خصت الحكمة الاحسانية بالحكمة اللغوية لانه صاحب الحكمة انبها
 که تفکر و عبادت است حکمت احسانیه بکلمه اللغویه لانه صاحب حکمت انبها